من الله التوفیق و علیه التکلان

توفیق

ارگان رسمی حزب خر

چو حق تیغ لذت باشیر بهاند
حکایت سنه کم از انسان کودک

تکشماره ۱۰ ریال

شنبه ۱۸ خرداد ماه ۱۳۵۰ - شماره ۱۴

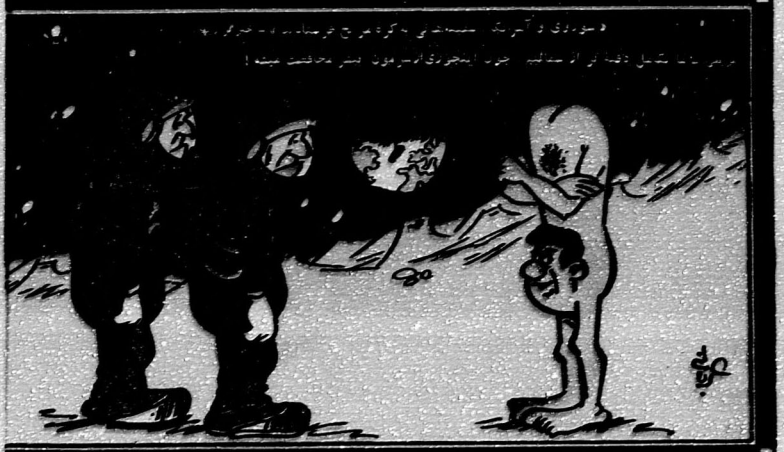

«حاجی‌بابا ارزانی گشت ما
حاضریم بیستاد بریم ؟
آدم‌بابا — توی سیاه‌بازی
آمیزدا — خودمم نمیدونم...
همینجوری گفتم !

نتیجهٔ مسافرت

نیمه‌شب پیر آلاژوزی که سه‌ساعت
صبانی دفته خانه‌شاه‌بر گشته، دیگر
وقتی‌جاش بالاتم آمدن، حلم سابق را
نداشت !
«ـ توفیق»

ـ همشهری !

توفیق مال تست
«هرجای دنیا کسی
«هرجا بیاد کمیتوانی ،
با توفیق همکاری کن.

اول دود

«پیرهای که الیف ، آلیف دود پیر کنید ،
هاوشی ، مبدی گفت : ای اثیر مسکن
از سیر مینشات دود ، باندیبی خردها
خیرالدود ، میگفت خیرهای لود ، دلهن
کتبا بود که امروز هر کی که شیدیدگفت
کتبا ، ، من توانراد ، بیشیدگیرشدن
پیرد جواد ندیدیدن ، بالیسه اول دود باد
کی نیست کو گلیوش ، دودهای نرفه باد
یا اول دود میگفت : یا اول دود قربان
یا اول دود کی باد ، یا اول دود باد.

ارزانی !

جنت‌الله خان در حالیکه پهلوی منزه چیانه‌ده بود، دستش را با
آوده و گفت : خدایا سد هزار مرتبه شکرت که قیمت گوشت هر خدا دزده !
منزل‌ا، جنت‌الله خان، که از تعجب چهارشاخ مانده بود، گفت : تو
که تا حالا لاگردنی مرغ شکلیت مشتی ، مگه نده به سرت ؟
جنت‌الله خان جواب داد : گردنیش که گرونه ، ولی از قرار مثل
اینکه بالهم میخواهن گرونترش کنن !

ـ مسئله انتخابات ، داغ است ، ـ جراید

چیزهای داغ روز !!

«شرکت واحد به بخش خصوصی
واگذار می‌شود» ـ جراید
«مدانیتی ـ میخرمش میفروشمش
چقدر بگن میخرمش !

هماغ موخته می‌خرم

«دکتر ناظق مدیر ناظق شرکت
داغ که از شدت خوشحالی روی پا
نبود ، خودش را بیک از اینتکاهها
اتوبوس رسانده‌بود. حالیکه انگشتش را
بعلامت دماغ سوخته به منتظر اتومبیل
غفان بیاد، گفت: دماغ سوختی خریم
وقت پیش نشانتین بلیت اتوبوس رو گرو
کنیم. حالا بیتاش درفتون. ۲ میلیون تومان
از بودجه عمومی میخوام بیاد کمک کنه
از این دست‌ها ... از این دست !
«خبار چیز»

ـ مسئله اشتباهات ، داغ است ، ـ جراید

چیزهای داغ روز !!

«سوتی بیسیمهای هفته ۹۹ ساله
باهمه‌سلام میده :
«آقای حسن پدرام از بروجن
توضیحات :
«ـ بیمار توفیق خانمی اخیر راستاد
بیسیم‌بر تمین ، و ده‌دفعه سوت کشه
بنده در مرکز ایل بختیاری و سوتهای
اینجا قسمتی از کشورشون را اگر گر
یاد بسیری ۱۲ دقیقه سوت شماره‌ی
بسیری ۱۰ دقیقه خیلی میشه‌دیگه
و خانمی کلی گرمیشه :
«ـ در هفته‌ها توفیق فرستاده‌ی که
راه‌ی استانهای بیسیم‌بر میشه‌دو تکه
در سطح ایل بختیاری و سوتهای
۱۵ دقیقه استانهای ایل بنده بلوبه پولی
ما گرانی میشه
«ـ ... خدمت‌ها بیسیم‌بر ها ، ای کمپرسی
ما گرانی و ایل از آنجا کمک
میکنیم.

چکنم ! قهوه‌خروس انجه

بنده با پول کو خرج فراوان چه کنم ؟
باغم گوشت چه سازم ، زغم نان چه کنم
یه یک چیز زمن خواهد و زد چیز دگر
با چنین وضع من بیسر و سامان چه کنم ؟

وزراء

- کاش من جای وزراء بودم.

- گیجای کاری عمو؟

وزراء جمع وزیر، باید بگی کاش من جای وزیر بودم.

- خوم گیجای کاری عمو؟ یالین وضعی کجاب پیش میاد. اگه همهٔ وزیرا مارو مجبور میکنم بازکاریه وزیرو انجام نمیدن!! «صادری»

مزایای شورا

- مگه از مجلس شورا چی دیدی که اینهمه تلاش وجانفشانی میکنی دوباره انتخاب بشی؟

- خواب راحت، کباب خوشمزه دوبرابر، غذای مقوی، حقوق کلان....

آدم حسابی!... که کمبر اینا بهمه زیاد حاضر نیاشه جانفشانی کنه؟

م. «مسیلو»

میخواهد دلم

«دیگر امنیانی»

خسرو دای جادار و پر از پول میخواهد دلم
دلبری خوش هیکل و مقبول میخواهد دلم
تا دو روز عمر خود را با نگرانی خوب و خوش
اجتماعی سالم و معقول میخواهد دلم

بادبزنهای
توشیبا
درمدلهای مختلف

هواکش توشیبا
قابل نصب روی شیشه

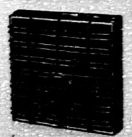

هواکش توشیبا با پیچاندن دو پیچ بکار میافتد و بسهولت نصب میشود و از آن شما با اطمینان میگذرد

توشیبا سازنده بیش از ۶۰۰۰ نوع لوازم الکتریکی و الکترونیکی
Toshiba

ارزانی

«ورزنده»

ای خوش آندوره که دیدار فراوانی بود
دوره تست و آزمایش ارزانی بود
ای خوش آندوره که دنیا غرق در نعمت
کاو مرغ و گرد سیب شیرانی بود
ای خوش آندوره که سیل مشهور
عرش هر روز بدون حیوانی بود
ای خوش آندوره که غیر خوبی در کار
خواندند درس برای همه مجانی بود
ای خوش آندوره که کار و پیشه‌ای خود کنی
گرچه بیدیده دنیا آلوده مشغولی بود
ای خوش آندوره که کار داشت کسی مدتی مان
خانه و زندگی عالی و ایشانی بود
ای خوش آندوره که مرد تو فانوس و چراغ
خانه و کوچه و بازار، چراغانی بود
ای خوش آندوره که از بزنیدی اثری
راحت آزمود و دمش دشمن تیرانی بود

در حاشیهٔ گرانی مکالمهٔ تلفنی

«یوحنا» صبح لباس پوشید و خواست از خانه خارج شود ولی چون زنش سخت مریض بود تصمیم گرفت آنرو به حجره فرود دروی این امل شروع کرد به کندن لباس.

زنش پرسید از بستر بیماری بر خاسته و گفت: چکار میکنی؟

یوحنا جواب داد میخواهم در خانه بمانم تا مرا استعلاج حال تو پاخبر باشم. «لذ گفت احتیاجی نیست. برو حجره مروقت بفکر من افتادی تلفن کن تا حالها بتو بگویم.

یوحنا قبول کرد و گفت: بسیار خوب، من هر ساعتی یکبار از حجره تو تلفن میکنم اما بدت را هم آورم اگر کوشی را برداری بلند حرف نزنی، چون فرق مکالمه بالا رفته !!

کاغذ

«کاغذ، چه موقع گرانی انهاست؟

«کاغذ، اگر بر چیزی خوشنشان نکردش بند گرانیاست»

«دوستانه یاری خبر از گرانی عمو؟

- گیجای کاری عمو؟

کاغذ جمع کاغذ، پس گرانیاست چرا بعد باید بگه پس چرا؟ خود دستان نکنه هم دانسته باشد.

مگر قیمت محصولات کارخانهٔ کاغذ سازی وطنی تا حالا بالا رفته نشنیده؟

«زاهدان» «دوا بل ساز»

۱- «هویدا گفت: انتخابات از ارسال جرایه»

۲- «در الموت، کوهی برفتاده» «جرایه»

فکر میکنید این دو خبر چه ارتباطی بهم دارند؟

بقیهٔ کاغذ از امور کوهنشینی. این کوه عظیم از فرمایشات جناب صدر اعظم پدید آمده حالا دارد پای کوبان و دست افشان می‌آید. کاغذ انتخابات آزادی!! کاغذ کاغذ!

«کاسب محل»

مرده - بازی محبوب من «گلنده»

از - من هنرپیشهٔ محبوب من کجاید «گلنده»

در دنیا چه خبر است؟

درمیان کشورهای جهان دو موگه به یک وضع استثنائی دارند. علی‌الخصوص در دو روابط زن و مرد.

چون در موگه، هیچ مستانی زن و مرد را مجبور به ازدواج نمی‌کند. تا آنجا که ممکن است این دو مرد و زن که بیوفا نبوده برای همدیگر دست گرفته باشند، ولی رسماً زن و شوهر نباشند.

بنوان نمونه، این دو زن و مرد اینجا موگه D.D. برده شده و در آن بخش‌خواهر و برادر یا شوهر و زن از ازدواج با همدیگر امتناع دارند. آیا بخواهید

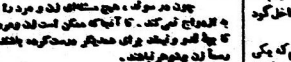

هورا!

بالاخره امروز، با پولسازان ازدواج کردند.

مادر و آنا

استکهلم ۱۹۷۱/۴/۲۴

امیدواریم باد این خبر را به گوش جماعت حسرت بلند فریاد زده که مستقل نه خیری در آن مردنیاً بشود و اینها را بیخیا از آن تخلیه کنند.

فرستاد: ا

سکه

اسکناسهای ۵ ریال و ۱۰ ریالی که تبدیل به سکه شد. حالا چقدر ما بزودی بیمال سکه های ۲۰ ریالی هم روشن خواهند. بنظر شما تبدیل اسکناس به سکه، فقط و فقط آزادشان کاغذ است که حتی برای دست کردن اسکناس هم دیگر صرف نمی‌کنند از کاغذ استفاده کنند!

زاهدان: «ایل ستاق»

رطب خورده ...

کتب درون نامه توشه بود وقتی را جز زوار اسرائیل شد امر اولیای حاد زنده جز اجرز بقاعات برگرد.

گفت: تورو خدا دیگر نیاز می‌بینی، خودشون اومدن خونه و زندگی عربها رو غصب کردند و نوفت بر اجرز نمیکن بخونت برگردا

«دیر بلی»

در کنگره حزب باید باشد و ببین!

در باره دومین کنگره حزب باید دوبین، چه جور خبر دستمان بدهد باشد، الا خبری که از داخل گود باشد!

حالا این چند کلمه را هم که یکی از شرکت کنندگان کنگره، دوی کاغذ خود کنگره نوشته برای کاغذ منتشر بخوانید:

ملاحظه فرمودید! عضو مؤمن و وفادار حزب! اکنون کنگره ما در حرفهای معمولاً عظیم، عمالی بیمکل می‌خندد جیبی، جای کاکا را هم خالی می‌کند! و دست آخر سوزنه کار بیکاره دم می‌فرستد حالا از دوحال خارج نیست، یا ما مجبورش کردیم اینها را بی‌اعتنا بوده یا آنها مجبورش کرده‌اند توی کنگره شرکت کند و برای ناطقین صبر بدهد هورا بکشد! تا ظن شا چه باشد!

«فوده»

که گنده!

— این روزنامه نویسها دلیل شرکت در کنگره‌ها چیزی کلاه که یک میلیارد تومان شده‌اند، اینها تورند.

— خوب باید باشد، اینها هیچ‌ها بیس و غیره‌ها تورند جیان و ۹ کلاهی شد و لیس خنوان هیچی اینکه‌ها نوانند از اینجا بیشتر آمده‌اند!!

— نه باباشد تورو کرده‌اند تورند این بود که بیشتر این ۱۱۱ از این که کنده‌اند. — چرا اینطور که اینها تورند این ۱۱۱ باشد که‌هم دلیل شرکت به اینها دلیل آنها و جای بالا و کاکا شد، دلیل کمیته اولی آنها و تهارت یک دیانت هیچ‌ها در سازمان بر از بیش آمده، هیچ دلیل سازمان تولید کنندگان خواربار، هم مدیر انرژی اتمی سردبیر گوید برزخن — و هم از امنای کمیته پیشرفت اقتصادی و شورای اطاق بازرگانی جا نمانم...

— به دیگ با باخیال کردی چیز مهمی کاف کردی؟ من دیگر رو میشناسم که‌هم توی کنار چیز صبر خوطوق میگیره. هم میشناسم کاشه‌ها که‌هم‌ها خیلی‌ها شد کارد و هیچ‌ها خنده‌ها میدارد و میفرد شه‌هم چشی و فردیه‌که‌هم چشی خارج میکه‌هم توی حزب، مخترانی میکه‌هم چیز میزه‌هم نمانه امنا میکه هم چاه میکه‌هم پت میزه‌میکه‌هم‌ها کرسی اطراف میکه هم کلاه بنارد لیه‌هم‌ها میخواهد میخواهد میخواهد میخواهد ....

— خوب‌ها که اینجوری‌ها پر آتو روز تو همه‌ها نمی‌فرمی؟

— خنگ خدا، اگه بزنیم که کلاه‌ها میدادا

«م - میهو»

دولت به کارگران: زمین میخانی می‌دهد — کجا؟ زمین میخانی!

شبی که این وعده‌ها را در روزنامه‌ها چاپ شد احمد آقا، کارگر روز مزد یکی از کارخانه‌های وطنی، از ذوقش شام نخورده خوابید...

— دید نفسش زیر و روز و آبادانی و سکن، کلنگ بدست دارد زمین قسمت میکند. کارگران هم آب از لبهم لوچه‌شان راه افتاده و پشت سر هم برایش دست میزنند... احمد آقا با خوشحالی جلو رفت که سهم خودش را بگیرد ولی کلنگ از دست صدر اعظم در رفتو محکم خورد توی سر احمد آقا... و احمد آقا از خواب پرید. وید زنش گفت کش دوست بالای سرش ایستاده و می‌گوید بلند شو سرش کارخونه رفت، حالا باید با این حقوق کم، کرایه اتوبوس هم بدی!

«وفاجنگلی»

وعده‌های جدید الاحم

وقتی از افتتاح فرا کسیون دیگر انیسه در مجلس به عیسی تیمورتاشی که با پارچه وسط حرف نمایندگان سیستان پریده بود گفت: تو دیگر نکش سر جاریت و سر فلزدند

یاد بگیر- توفیق

زرتشت پوره آسیر زاده:

— حرکی میگه تو دیر بنو، تو چون سر جاه حرف زدن بساد بگیر ما

معما

دو مرد داشتند با هم صحبت می‌کردند. اولی گفت: من از دعایی های زنم به تنگ آمده‌ام، وقتی که سر صحبت دو بالمیکنه دیگه مجال حرف زدن بهیچکس نمیده.

دومی خنده‌ای کرد و گفت: ولی من شانس آوردم. چون زنم الان هفته‌که حتی یک کلمه هم تو خونه حرف نزده وفقط گوش میده و چرت میزنه!

جالب اینجاست که وقتی تحقیق کردند معلوم شد که واقعاً می‌گوید. بنظر شما چه علت داشت که همسر آقا مرد مالا حرف نمیزد؟ «چه‌گر مسلو»

جواب در پائین همین ستون

«دختر با کره امکان دارد بدون مرد آبستن شود؟ — آری دوز دختر بچه‌باز — با ۱۰۰ با مثل اینکه دوست نوشته‌ها»

جدول شماره ۱۲

افقی: ۱ - کارهای خوبند و خوابیده است ۲ - دوتا از بازیکنان هندسی ۳ - شروع بلبل‌ها شده - از بس نازا بود پریشان شد - از زن بود زنش را طلاق داد ۴ - فقط گوه را فتح کردند! - وقتی خشم‌ها دو دشمنه دو دیگر کنار شدند - برف قرونطلی ۵ - خوشه گرفته - از گوناه کوتاه‌تر است ۶ - پدر بزرگ قوری - از قندان چیزی کم دارد ۷ - به خورده از توافق را خوردند - آب شرعی - کاهی وقتها هم‌ها مکوت‌هم چین میزنن ۸ - بالاکنندوار ا همان غریدن است - مسل هنرمندی ۹ - اصلاح کرسی پوشاک ۱۰ - گدای سادهرا از دو برده

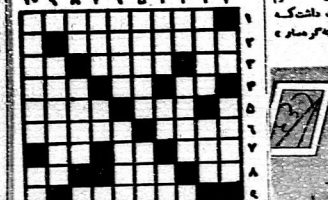

عمودی: ۱ - کش طبیعی حیوانات - حیوان لاغر دار ۲ - شهر فلزی - از مادرت کی ۳ - حیوان توی کتابی - هنوز همراه نشده - خطا یا رد هم وقف ۴ - هلن قرونطلی - ایجاد بدهد! - قوی دروغی ۵ - چندتا امر بیشتر نیست - لیموان! ۶ - همنشین - دیو ۷ - بیرون بره این میاد تو! ۷ - گردش از همه مهروفتر است - گوش بی‌خاصیت - زمین ترکی ۸ - از دزدی‌ها - از دوره‌های هیتلر - مرد را عامر دمی کند ۹ - کاریکاتور کلاب باش! ۱۰ - پهلوان شتر بیجون گوجه فرنگی مسیر جان - علی‌اکبر حکم پیروزه

حل جدول شماره ۷

افقی: ۱ - بلاشتگی ۲ - هنوانه - خس ۳ - اد - حسن - یک - ظ ۴ - دود - حش - شکا ۵ - فنود - بزدم ۶ - آت - حم - اکیپ ۷ - دما - سر - دمز ۸ - ۵ - یک - ول - حش ۹ - جک - سهنجک ۱۰ - تربیت‌بدنی.

اسامی برندگان جدول شماره ۷

۱ - کرمان: آقای مهرحی هنی، بر نمایندگان انتشارات توفیق ماهانه» ۲ - تهران: دوشیزه هوشید مکوئی، بر نمایندگان انتشارات توفیق ماهانه» ۳ - تهران: آقای جهانگیر فرزاده، بر نمایندگی کتب توفیق ۴ - تهران: آقای محمدناصر آزرین، بر نمایندگی کتب توفیق ۵ - خرمشهر: خانم فاطمه‌عبدالهی، بر نمایندگی کتب توفیق ۶ - تهران: آقای سیدمحمد الوهابی ۷ - کرمانشاه: آقای علی مقدسی ۸ - تهران: خانم نوری مصطفی ۹ - تبریز: آقای یوسف کاج خلیلی ۱۰ - تهران: آقای حسن گل کاش دهر، بر نمایندگی انتشارات توفیق که جایزه‌شان از ماه آینده ارسال میشود.

عزیزان جوائز به کسانیکه حل صحیح این جدول را با فرستاده داده خواهند شد که نام و آدرس خود را کتبی نیز گذارده خواهند شد که نام و آدرس خود و شماره جدول را در روی پاکت توی کاغذ نوشته باشند.

پند هفته

عابر محترم

بهترین موقع برای رفتن به خیابان، ساعت شش و نیم است از ظهر روز چهارشنبه است ۱ بیرون در این ساعت، تمام لامپ قرمزها خاموش شده‌اند و دیگر فرصت حفاظت مثل که به آدم بچسبند!

«م - شکیبا»

قوت

— اینکه میگن کوه قوت داره، بخودت میگن.

— از کجا این حرف‌ها میزنی؟

— از اینجا که من گوشت خیلی خوردم، دیگه هم شدم!

گنجینه

قمیشه

«شاگرد کتیل»

کلام، سیول نماز و قبیه
دلم از دست او زار و پریشه
کمی دو دستمان جرهو بیدا
حریف دلبر مخلص نمیشه!

دلاک

«م - پورنجف»

بجای اینکه در گرمابه دلاک
کند با لیف و کیسه هیکلم پاک
به اسم متنال، آن لامرود
بر قسمت دوم پشت من در ماک

قارانشیش

«ف - رویائی»

چیگر جوتا مکن مرغ دلم کیش
مکن اوضاع قلبم را قارانشیش
دلم خواهد بوسم آنچنانی
که آمیزا کند یک جو جدا نیش
خدایا «ا بر اجیم امامی»
بجز ترکه وجنت و سیمار
بغیر از کشته و ارقام و آمار
ژلوسازی نزدیه چشم مردم
«خدایا ازین معما پرده بردار»

«شهرداری ادعا کرده، هزینه آنچه اطلاعات و تبلیغاتی که برای دریاچه حوالی سوسازی کرده‌اند، ۱۰ هزار تومن شده» - کیهان

هنری خوش حساب بمنظور انتشاری:

— این دو زار و دیگر این یک صد هزار تومان و صد و اپچه کن

در دنیا چه خبر است؟

«نمایندگان حزب مردم، حکام ملی پردل نمایندگان سیستان، که مورد حمله نمایندگان منو حزب ایران نوین قرار گرفته بودند بلافاصله سکوت کرده بودند و حمایتی را که مسولا از هم ملکان میکنند از دور داشته بودند»

حزب کردمی — این هم مسئله ماست «ایران قرقره قاع کنیم»

«راه بود، میخواهی این چهار کلمه و رای هم که و فلسفه هر دوره میزان اینکه‌ره نزدیک ا...»

بر مرکز حزب خر من نشسته بند — کو نیست خری از این حزب بی‌جان بتر

حزب خران

همونو شما خو میدهیم

دلیل خریت خود را برگزیدید
دهنولند خود — چه چیزی بگیرید؟

سند خریت

ریاست محترم حزب خرپرستی؛
امسال تصمیم دارم دانشمندی کلاهبردی خانه‌دادم. از سال اولیکه لاهنت‌خان کلاهبرد گفتند دوازده‌دانشگاه شدم، بعد وسادر پیرم میخواستند باجبار دختر دایی را که هیچگونه توافقی با او نداشتم بازدواج من درآوردند. واین بخاطر ثروت زیادعالی بود ولی من احساس دوخرکی در خود کرد و بخاطر آینده خودم داد. زن بجای ازدواج ندادم. ولی آیا تصمیم گرفته که: مخارج دانشگاه را نمی‌پردازید؟

اما باز من زیر بار ترفتم. در هر صورت، من چهارسال دانشگاه‌دا بارنج وفلاکت به پایان رساندم در دورتیکه اگر زن جای ازدواج میدادم، از امتیازهای بازنوزی که داشتند مرا اغنا میکردند.

از کمیتهٔ خریگیری تقاضا دارم در صورتی که عمل مرا «خرکی» و خودم را «خرشناسی» می‌دهند، کارت عضویت مرا صادر و ارسال کنند.

«مهندس عبدالرسول مطیری»

کمیتهٔ خریگیری:
سند خریت این خر تحصیل کرده وروشنفکر، پذیرفته شد وکارت عضویت شمارهٔ ۲۵۰۱ بنام ایشان صادر گردید.
مبارکست...

کی فتاده زلف من
جز تو به دامان من

عرعر کنان باشی

«خرآق‌حسوده»

الهی ای خر حزبی، «دنیا الهران باشی
الهی در امان از چشم زخم دشمنان باشی
الهی آخورت از کاه و جو پیوسته پر باشد
که حل آدمی همواره فکر آب و نان باشی
الهی بگذر دمتی که کوبد بر تو میخوتک
نه مردم آزاران، همیشه در امان باشی
الهی توی سبزه‌ها شناداری زخودخالی
چو آدمها نباشی ساکت و عرعر کنان باشی
الهی سایهٔ پیری نیفتد بر خرت هاشت
تو در هالیوخرخان همچو ماه آسمان باشی
الهی کاجهان باشد، عنان و اختیار تو
نیفتد دست نادانو، تو خود صاحب عنان باشی
الهی حزب تو گردد پر از خرهای آزاده
ز تیره، پرتو و بالاتر از شیرژیان باشی

تحقیقات یک دانشمند فرانسوی درباره: خر

«ژان پابلول» دانشمند معروف فرانسوی بعداز سی سال مطالعه و تحقیق در بارهٔ خر، نتیجهٔ مطالعات و بررسی‌های خود را بصورت کتابی منتشر کرده است که قسمتهائی از این کتاب در مجلهٔ خواندنیها چاپ شده و خلاصهٔ آنرا در زیر میخوانید.

این دانشمند می‌نویسد:

■ «خر، عجیب‌ترین و خیالاتی‌ترین موجود روی‌زمین است.»

■ «به عکس آنچه که در میان عوام رایج است و خر را دروغ‌یا احمق می‌شناسند، خر هرگز احمق نیست و هوش او از هر حیث قابل توجهی باشد.»

■ «خر، وفادارترین موجودات است و بینهایت باگذشت است و هرگز مثل سایر موجودات‌قهر نمی‌کند و اگر هم دلخوری پیدا کرد خیلی زود همه‌چیز را فراموش می‌کند.»

■ «خر، برعکس عقیدهٔ مردم که میگویند چیزی سرش نمیشود و نمیفهمد متفکر و احساساتی است و وقتی کار روزانه‌اش تمام می‌شود در طویله ساکت وآرام نشسته و بسایر اماهای روز فکر می‌کند که چه کارها کرده است.»

■ «حس شنوائی خر خیلی قوی‌است. های بزرگش بسیار قوی است. او کوچکترین صدا را می‌شنود و گوش‌هایش را تیزمی‌کند وحتی میتواند خش خش علفها را بشنود وحس شنوائیش لازمهٔ موجودات بیشتر است.»

■ «خر، خیلی زیباست وخصوصاً چشمهایش بگفتهٔ زیبائی شاعر انه‌دارد.»

■ «خر موجودی‌ساده و بی‌ریائی است حیله ومکر ساده‌دلوجوج را فتاجو نیست و آشتد خیالاتی است که اگر یکروز بر اثر عصبانیت کتکی بزند چند روز از قرط خیالات در ناراحتی بسر می‌برد.»

□□□

این بود نمونهٔ مختصر عالمانه خرانو آنچه که ما را وادار به نقل این مطالب کرد، بی‌نظری نویسندهٔ دانشمند این مطالب بود ودیگر اینکه هر خیانتی متکی به تجربه و مطالعه است. حالا آنها از هر جهل و غرور، هرچه میخواهند بگویند!

نکته بیت هفته

بر ترین موجود عالم، خر بود
معنیش هم در لغت «برتر» بود
«سوسن اردکانی»

پایه حزب خران جنگ با فساد آموز

اصول یکدلی و رسم اتحاد آموز

همه ماهه از طرف اعضاء حزب خرانو خرانه خر حزبی، مقداری پول بصورت حق‌عضویت گرای میرسد کانون خرانی از کلاهبردار مستمری اعضاء حزب و استوار بودن پایه‌های این حزب قوی و مستحکم، عکس فوق تورنا بیمار قبلی است کلاهبرداب یکی از خران حزبی خرد و سان حقیقی و بی‌تکلف بصورت هدیه‌داده کمیسیون کانون در دورهٔ سرطوبهٔ به‌خیانتی کلاهبرد شده است.

سرطوبهٔ حزب خر و مدیر خران از این همه توجه و همکاری مستمر و بی‌دریغ دایره کننده این تورنا زیبا و چشمگیر خر خر بمبلغ دهقانه و خرشمارهٔ ۲۹۱۲، که مبلغ یکصد ریال (معادل ۱۰ کیلو جو) بحزب کمک نقدی کرده است بینهایت متفکر است.

سرطوبهٔ مرکزی حزب خران

تشکر:

«گردنکلفت»

کو حکومت داشت در ایران زمین
هم رئیس و هم مدار و هم مشیر
غیر از آن، حزبی نبود اندر حساب
بود او هم‌عضو این حزب الهی!
دیگران، فاقد به بند و پستان
«بند» یعنی: چهرهٔ کبلاکی
بد خیالی آورد وزوروبال)
بود حزب ویگری، اما چنین:
جمله دارالیش: «دهیس تاو کیل
(گر چه در باطن قرابت داشتند)
این «چنین» می‌گفتو آن دیگر «چنان»
روز و شب در حال جنگ زرگری
اجتماعی کرد، از خرده و کلان
خلق و پتی و جر و بحث و گفتگوش
بس کلاهگرد و این باشد عجب
بحث آزادی شد آنسو در عمل!
از حقیقت چند فرسخ دور بود!
که: شدم در حیرت از این ماجرا
علت این هست و دلبازیت، چیست؟
که چنینی از سیاست، بی‌خبر
در رقابت، هست ما و رش خلق
حزب کردم در عمل، با حزب من
هر دو، یکروح‌اند، اندر دو بدن!

«در خودنمای هویدا، مردم‌پاشاپستان داشته تأثیر قرارداد. «سرکیهان باشد»، «سجب آدم خوش برخورده».
ک ـ «روزنامه‌ها!»

«دولت دمفرام آورد وسایل آزادی عمل برای اجتماع حزب اقلیت، از هیچ کوششی فروگذار نکرد.» ـ «روزنامهٔ سحر»

هاشم خان!

شاید خود اقتصاد آشنائی با دوست منفعی، معاش‌خانه دا پیدا نکرد باشید اما این مورد باید خدمتتان عرض کنم: ایشان آدمی است فسنتاچاق با قدمتوسط مایل خیلی کوتاه با چانه‌نام سودتی پر گوشتو کلاهای بزرگ که همین کلاه بزرگ باعث شد من او را بعنوان پرفسور به دوستان معرفی کنم امکان ندارد که مزد حاضر آنا بیرسید دوروزه یک موضوع جریوحث کنیم عجیب اینجاست کهاین جریوحث‌ها اکثراً سیاسی و اجتماعی و کلی هم وزنی است و البته بتوافق رسیدن در بارهٔ آنها هم مشکل است.

خود حاضر آقا معتقد است که خارجاتش مد در مد ساب و قابل قبول است ... منتهی چون من آدم باشدهاند و خودخواهی هستم اقبول آنها سریچی می‌کنم!

بتوان‌نمونه، همین دیروزبود کهسر خیابان بابهایستادیم‌دیدیم، هنوز سلام‌واحوالپرسی تمام‌نشده‌بود که سؤال کرد:

ـ سیدونی عرعر دطول یاسکمانی دوتومنی چندساله؟

گفتم: نه، چطوره؟

گفت: ۷ سانت ۱۳۵ سانت و ساختش هم میشه ۹۴/۵ سانتیمتر مربع.

گفتم: خب، کجمی‌بشه؟

گفت: اگه یه دقیقه خفه‌خون بگیری، برات میگم که چی میشه.

بعد هم‌ال صفحهٔ گرامافون ۴۵ دوری که آدم اشتباهاً دور ۷۸ دور بگذارد، شروع کرد به حرف‌زدن:

ـ یادته چند وقت پیش، ۹۷۰ میلیون تومن موادرق‌سازی گرفتن؟

ـ آره.

ـ آره‌دیگر باید، تخصیص‌ندادند آب ابیاد، ۹۷/۰۰۰/۰۰۰ تومن‌بیشه ۳۸/۵۰۰/۰۰۰ هزاره اسکناس دو تومنی. پس ۰۰۰/۵۰۰/۳۸ هزرید ۹۲/۵ (کهساحت‌هرهزاره اسکناس دوتومنی‌بیشه ۰۰۰/۲۵۰/۳۸۵/۲ ساختی مترمربع ... حالا اگه ۲۵۸۳۲۵۰۰۰ دانشهر ۱۰۰۰۰ بکنیم میشه ۲۵۸۳۲۵ مترمربع. حالا اگه فرض کنیم که خیابانهایها هرهفتون ۲۰ متر باشه، یعنی مثل خیابون تخت‌جمشید! ! و همین ۲۵۸۳۲۵ مترمربع را بر ۲۰ متر تقسیم کنیم میشه ۲۲۹۱۶ و باز اگه ۲۲۹۱۶ متر رو بر ۱۰۰۰ تقسیم کنیم میشه ۲۲/۹ کیلو متر.... حرفش یادمنیا که دیدم گفتم: بابا خندهدیم‌بتلوت‌چیه؟

گفت: هیچی، میگم اگه با اسکناس هم خیابونهارو فرش می‌کردن، با همین ۹۷ میلیون‌تومن میشه نزدیک ۲۳ کیلومتر خیابونرو با اسکناس‌فرش کرد؟

گفتم: بابا‌اون ۹۷ میلیون‌تومن که قیمتی شد فراموشش کردیم، از جدیدهاش حرف بزن!

نگاهی بهمکلم کرد مثل دیگه عاقل اندر سفیه! بعد نگاهی به ساختش کرد و با میله پرسید:

ـ دلمش، امروز چندتشنیس؟

گفتم: جمعه...

محکم زد روی میزش و گفت: آخ دیرشد...

یانگرا ترسیدم: اتفاقی افتاده؟

گفت: نه، میخواهم برم بهاداره‌ورو تماشا کنم! اگر دیر برسم معلوم نیست چه بلائی سره پهلوون‌نایب «پیچاره» بیاد!

«حاج مرتضی»

«کبریت‌ها تنگی شمانه»
ـ کبریتو نزن دست بچه، مسکنه خودشو رو آتیش بچه.
ـ بی‌خیالش، این کبریتها خودش خودشو آتیش نمیزنه.

همزمان با ایران در سراسر جهان
تریبون هوائی
مخصوص ایرانیان خارج از کشور
هفتگی ـ هر روز ساعت ـ روی کانال مخصوص هوائی
برای آگاهی از برنامه‌های اختر توفیق هوائی می‌توانید با مراجعه بهتر روزنامه توفیق تهران ـ خیابان استانبول، پایین‌تر از سکاپ یا تلفن ۲۱۹۶۷۲ کسب اطلاع فرمائید.
هرهفته توفیق هوائی را داغ داغ بخوانید.

جلسه مجلسی

جلسهٔ امروز مجلس شورا در ساعت صبح با زنگ « دکتر خیلی بی » نایب رئیس مجلس، دمسیه یافت .

ابتدا « بادمجون » نایبهٔ مجلس بشستر بیرون قرار گرفت و بدنوان خلق قبلا فرستاد گفت :

« اگر آقای نایب رئیس اجازه دهند مشکلی برایم پیش آمده که میخواهم اینجا مطرح کنم .

« دکتر خیلی بی » اشکال نداره ، بفرمائید .

« بادمجون » امروز صبح ناسای اقرار ولایت بعد خانمش آمد که از آن مرد نیاوردم بچه‌ها آفاده هم بدهیم دفته بود ، گفتی تبودکه آقرا برای من بخواند . حالا از مقام نایب ریاست ! استدعا دارم صندوق مالیه یکی از وکلا کمک بنده‌ها قرائت فرمایند .

« دکتر خیلی بی » نامه‌رو بده به « آمیرزا » برات بخوانه .

« بادمجون » نامه را دوستش تعارف « آمیرزا » کرد و « آمیرزا » همین اقاینکه مقنی بنامه خیره شد و آن را پشت و رو سر و ته کرد ، اظهار داشت : چون دم‌الخط این نامه دمری ، نیست ، لذا الاخواندن آن مسئوم بچرات « ماهیخوار » بخواند ؟

« ماهیخوار » همینکه نامه را نگاه کرد با عصبانیت فریاد کشید :

« من نمی‌فهمم این چه جور نامه نگاری است که آدم افرشتی سر در آورد ؟ املا چرات در باره طرد صحیح نامه‌نگاری ، جلسه‌ای تشکیل بدهیم .

و بعد بدون اینکه حرفی بزند ، نامه را به « مجید موسی » داد ؟

« مجید موسی » هم نامه را نخوانده به « منتهی » داد و ... نامهٔ بادمجون همینطور دست به دست گشت و گشت ، تا دوباره به دست خودش رسید بادمجون تا چشمش بنامه افتاد ، از همانجا نجاتی که ایستاده بود فرمود :

ـ آقای نایب ریاست ! بالاخره تکلیف این نامه‌چی میشه ؟ شاید یکی از موکلین من فرستاده و تقاضای کمک داره !!

نایب رئیس مجلس که دیگر حوصله‌اش سر رفته بود « پسر آمیه کمال » را صدا زد و دستور دادند نامهٔ « بادمجون » را برایش بخواند .

پسر آمیه کمال نامه را گرفت و نگاهی به آن انداخت و شروع کرد به خندیدن ...

« دکتر خیلی بی » که بیشتر عصبانی شده بود فریاد زد : مردحسابی ، مگه مجلس جای خندیدنه؟

پسر آمیه کمال که به زور جلوی خنده‌اش را گرفته بود گفت :

ـ آخه بابا ، این که نامه نیست ... قیش آبونمان تلفن منزل بادمجونه !!

و کلاه و صنع را اینبود دیده ، باسمه جلسه‌ازاک کرده و بطرف کمیسیون انداخته !

خبرنگار بدرقانی توفیق : داود تورانی

قسمتنامه

قم : دختروس اخته‌ه
الهی ، مادمی ترولی قم
یه آدمرد رندوی بولی قم
به آنکس که دنگار خدا میکند
بجون توجه فتولی قم
به آدم‌بکشی خوش آبرو کند
که یکشب ابلوز اموتی قم
به کاکوتی وغلغل دوتا تیر
به شیرونستان و به خونی قم
به آنکس که مشهور خوبی بود
برای کاکا و موتی قم
که مکلار ، آن آدم دم کلفت
بگیره چین‌شش هزار چوبی قم

« بلبل » نمایندهٔ مجلس ، دلش یک طوطی است که حرف می‌زنده ـ میدمان بلبل ـ بگو آآآآآ ... احسنت ... بگو ... شیش هزار تومن ... آآآآ !

فرستنده موزا واحد ـ آقه

وزیر کشور گفت : شرکت در انتخابات یکی از حقوق اصل افراد مردم است » ـ جرائد

کاکا به آمیرزا : این آدم‌ها حقوق شرکت توی حقوق ؟ نمی‌گرفتی !

با این شمارهٔ تلفن :

۲۱۹۶۷۳

شماهم مانند هزاران نفر دیگر مشترک نشریات «توفیق» شوید

یکمن حشریات

■ می‌گویند :

شهردار مولدش بگیر، اینش الصدمه‌ی خوش حساب تهیه کرده، وعده‌ها از مأمورین شهرداری تا بسراغ آنها فرستاده که بیائید و پولهائیکه باید مولدش نوسازی پرداخته اید پس بگیرید ، چون فلا اختیاری باین پول ما نیست وهمین طور دست ما مانده !

■ می‌گویند :

اهالی خیابان سینای تهران ، اذ ترس اینکه مبادا موشه دایان خیابان سینا رام جزء محرابهای فرض کند وفکر اشغال آن به کلماش بزنند ، هرشب بعنوت روی پشت‌بام منازلشان کشیک میدهند !

« د ـ وقتی »

■ می‌گویند :

بادمجون پیشنهاد کرده که جهت بهبود وضع ترافیک ، عابران پیاده هم مجبورند گذرنامه‌شان را وهم بالک فرار آنها شوند که هر کس در شهر خلاف کرد فی‌الفور گواهینامه‌اش را سوراخ وخوش داشته باشد کنند تا وضع ترافیک شهر اصلاح شود !

■ می‌گویند :

چون اخیراً مشهد بود که گاوها از کشتار گاه فرار می‌کردند و به خیابانها پناهنده میشدند ، هیئتی از طرف مقامات مسئول ، مأمور بررسی وتحقیق در باره علت فرار آنها شده، نتیجه تحقیقات هیئت مزبور این بود که : علت فرار گاوها وجود گوشت منجمد در کشتارگاهها بوده است ! زیرا گاوها بمحض اینکه بوی گوشت منجمد به مشامات میخورد فرار را بر قرار ترجیح میدادند ! ع ـ گرمسار

■ می‌گویند :

آمیرزا در جواب انتقادهای نماینده‌ها سنا در شورا ، اعتراض کرده و این بابا املا یا چه میرود تا مشکلات آنجا ببینند .

برای املاح واسله ، آمیرزا اخیراً نامه‌ای دریافت داشته که به نوشته‌اند : حالا اگر تو که نماینده‌ها بشنه‌صحبتی به کوه‌ها و گودزبور کنان وسایر مسئولان جنوب شهر هر دفعه‌ای و مرتب مشکلات این محلات را در مجلس طرح می‌کنی !! دیگه انتظار نداشته باش که همهٔ نماینده‌گان این کار را بکنند ... حه کمتل تواصل مطالبه و تحقیق نه‌نه!!

■ می‌گویند :

علت آمدن هیأت اقتصادی فرانسه باین‌جا برای اینست که از اقتصاد دانان ما طرح مستقل ملت‌الزامیون اقتصادی دافر اکرده و بدانند که چگونه توسعه چنین ۱۰۲۰۳ درصد و ترقی‌ی می‌کند چگونه میتوان در آمارهای مربوط ، آمار ایاد تا و اعداد بصورت « نزول » نشان داد و سر خلق الله اشیر مالید .

ع ـ سنگلی

بخندید تا نیارت نخندد دکاکاتر

شهرستانها

برگ سبز

رادیو گرگان بجهت توسعه جنگلها همکاری صبحانه‌ای را با اداره مشاهد آغاز کرده . باین معنی که چون اداره مناخ طبیعی که این مدت بعلت نداشته کافی در آن توسعه جنگلهای رسیز هنال برخورد ، رادیو گرگان بوری داکشیده و دم ساعت ، برنامهٔ برگ سبز را جهت اهالی محترم پخش میکند !

« کیوان جنگل‌دوست »

ورزش مقدماتی در دامغان !

ما اگر میدانستیم ، معلم ورزش شدن چه شرایطی دارد ، خیلی خوب بود . چون در دامغان هم مثل خیلی جاها انتخاب معلم ورزش بستگی به این دارد که موقع استخدام معلم برای ورزش ، چه کسی از جلو اداره آموزش و پرورش رد میشد ! چون هر کس که سابقی داشته باشد و کار دیگری هم بلد نباشد ، میشود معلم ورزش . حالا میخواد این جناب اطلاعی از ورزش داشته باشد یا اینکه از بلند کردن کوشکوب منزلم عاجز باشد ؛ وقتی معلم ورزش واجد شرایط وجود ندارد ، چه اصراری است که حتماً ورزش جزو دروس مدارس باشد؟

دامغان ـ ج ـ خ

ـ امر از در خرج کرد « سوقی »

پر بوط !

خصوصی در رفسنجان !

امروز در محلهٔ ماشورو رفسنجان غریبات ، همه خوشحالند. همه‌ها انتظار مقدم کسی هستند که هم‌تهات انتظارش را می‌کشند . همه از خانه‌هایشان بیرون آمده‌اند. جلوی خانه‌ها آب‌پاشی کرده‌اند. سر و صورتی صفا داده‌اند و توی کوچه‌ها کنار انتظار ایستاده‌اند کاری که‌اند از این نیاشد دیگر پایش را بمحلهٔ آقا نگذارد . حق هم دارند ، چون بعد از سالی ماهی ، توانسته‌اند سوز تهر تاکردا حاضر کنند که باید آنشانان را بر دوگر کرد باید همینطور بوی زباله را استشمام کنند و راه بیالی نداشته باشند !

« پیغمبر فرسوده »

زنده باد تعطیل !

یعنی هنوز نفهمیدند که آدم ؟ ! دو روز تعطیل شدن ادارات ، کارهای مملکت تکان نمیدهد ، یا نه ؟ مردم‌اینکه با هنر بچه‌ره برای ما تا بین هدر کرد و ساعت کار در روز هم آب از آب تکان نمیخورد . نمونه‌اش اداره چیزی آموزش‌ها‌ست که فقط بعد از ظهرها مشغول کار است و پنجشنبه و جمعه‌هایم تعطیل میکند و کاملا هیچ مشکل دردسر مرکزی‌ها که شوکلاتدر بوجود نیاورند !

تلفن ، وسیلهٔ ارتباط جمعی !

غلط نکنم ، لحن بیمای تلفن زنان در آمد در مقایسه ، تمام تلفن‌ها بیدیگر داد بیداد کرد !

باین جهت دستگاه تلفن مردم (نه‌سان ، جلاد و مادانی الاقبال ، دین خودمون باشه) به مواظب باش کسی پر فیر و نفیر ... اوه آنسال نمیدهد ، چون همه میدانند که اگر حرفی پشت تلفن بزنند ، انگار دارند برای استفاده‌مردم پخش شد !

باز هم جای شکرش باقی است که تلفن‌ها فقط در زمستان اشغال میشود و حرفهای زمستانیها را فی‌المثل مردم کرمان و شیراز میشنوند !

زاهدی ـ سوق آبگینه

شهر تاری کرمان در خدمت هنر !

قابل توجه تهیه کنندگان محترم فیلمهای تاریخی ، شهر تاری کرمان از تهیه کنندگان این قبیل فیلمها دعوت میکند ، بجای آنکه برای تهیه‌کردهای باستانی و مقوائی صرف وقت و پول کنند ، بیایند ، های خود را به این شهر بیاورند و توی کوچه پس کوچه‌های این شهر که ساختمانهایش چند سال قبل ساخته‌اند ، دستفوش مختصری از بازت ، متناسب و تکمیل این آثار باستانی وصول خواهد کرد !

« کرمان ـ پیر قلی »

پاداش در شهرداری آبادان

وقتی صحبت پاداش مامورین شهرداری آبادان دستمالهای شهرداری که تا دو روز قبل بعلت بیماری سر منزل استراحت میکرد ، دستهو آمردهان مالیده‌اند و صبح اداره‌ت ، جهت بررسی ادعاء کمبود کیف پاداش‌ها در شهرداری مشغول بحث شده‌اند . در این فکر بودند که پاداش جدیدی خودشان را بیاد آنها بیهاشد و باز این کارهای عادی شهرداری همانطور دمین ماند .

چون این کارها بهیچوجه کسی را به پاداش نزدیک نمیکرد . از آن اضطرب در فکر انجام کارهای خارقالعاده‌ای تا تأثیر پاداش مسلمه‌آمیز افتاده‌دوستا تأثیر نشدند ، سایر همکاران را روی آب ریختند . بالاخره هر همهٔ پاداش‌ها نصیب مشم پرلواند و کارمندانی که مالیه شده بودند ، بعلت ترسیدن پاداش ، مجبوراً مرحمان مورد کرد و رفتند منزل برای استراحت !

« آبادان ـ دفیی »

ورزش چقدر اس در دامغان !

دهر اولاترین مرد تبریز میگوید: از مأمورین ثبت احوال شرمنده ام ـ کیان تبریزی ـ من اذشا واقعاً خجالت میکشم.

مأمور ثبت احوال ـ از ذن و بچهت خجالت بکش که تو هر چقدون موشکاه!

بازرس قلابی در آغاجاری !

هشتهری جان ! چند سال پیش یک نفر وارد آغاجاری شده ، سراغ ماکارگران مکانیک را داشته آمده و گفته : من بازرس هستم که از طرف وزارت بیکاری آمده‌ام و میخواهم بهمکانیک شما سر بزنم که کنم . ما هم خوشحال شدیم و شکلات کادر ما را در ماشتن لباس کادو وش و مشترد وغیره برایش گفتیم . یادداشت کرد و رفت که از مرکز برایمان اقدام کند . طرف رفت و از آن موقع تا بحال وضع ما بدتر شده که بهتر نشده ! حالا ما را تک برداشته که نکند یارو ، بازرس قلابی بوده !

« آغاجاری : کارگر »

ـ خیر ، چون اگر بازرس قلابی بود ، وضعتان بدتر نمیشد !

کلنجی : « فاز ۱ تا فاز نهم »

الومرکز
مشتری

■ آبادان ■
الومرکز کوه آبادان کاتالوگ
خیابون تهارو بسته‌بیت بار کنمن
تا بخیلو خوب اسلاب کاتالوگ کردند!
« م ـ ع »

■ سبزوار ■
الو مرکز کاتالوگ « سبزوار »
همینه خاک میکرده سوار!
قسم بر قلبون امنز کلاکی
خیابون نهای ما دریه خاکی
« م ـ سبزواری »

■ سنندج ■
الو ، کاتا اگر تیستی با ما تلخ
بگیر گوشی رو من هستم مشترک
در آورده پدر از من گروش
اینم شد آمده وضع زد گوش
« کرمستانی »

■ قم ■
الومرکز ، کاتا اینجا بوده قم
شده تون در دیون سوسکا گم
بیالا بیین ، این آنجه تو
وبا از بهر سوسکاشه تو کاتا
« فسخونیشت »

■ فسا ■
الومرکز کاتالوگ « فسا »
در آورده ست بی بولی بابایی
مراقبت وش کرده از دستور
زنده لاتو و کنتو چسو انبر
« نیلوفانی »

■ هشتپر ■
الومرکز کاتالوگ « هشتپر »
از وضع تو ما وضع گوشت بهتر
بیدان تو زنوع شهرداری
کمام کاتیا هستن فراری
« ۵۵ ـ پرتو »

■ مسجد سلیمان ■
الومرکز توی « مسجدسلیمون »
تو بخیلو فیلمان دارد خیلی فراوون
همینه این کیلومتر نهای کاتاب
چقدر مسئول آمده‌ند خواب
« م ـ رامین »

مناجات شبه آدم !

ای مالک ملک نیازو امید ، ای فرستنده پادشاهان سخت منجیل ، وای شنا دهنده کوه و طبل : گروهی را حمال چمبل دادی ، عده ای را باغ و دهین و اتومبیل دادی وبست بنده هم کلنگ وبیل دادی.

با پای برهنه گردوان آمده ایم

از بهر یکی لقمهٔ نان آمده ایم

هرکس زجهان بردنصیبی ، یارب

«پس ما چه تماشای جهان آمده ایم»؟

بارالها ، بیست و اندی سال است که خلق جهان را کوش بینگه ویتنام است ودهر سرشوه محبت برسر هو سام است .

توای باد سحر، گو بر عمو سام

که ای روشنگر جنگ ویتنام

شده از جنایات با ویت کنگ

گروهی قاتص وکورودل و کنگ

بگو جان سیل موشه دایان

بعد ویکر تو برایش جنگه پایان

ای قادر قدرت‌نما، وای خالق ارض وسما ، بوکیلان

نظر مرحمتی فرما که انتخابات هدیش است وموقع بدست آوردن دل درویش است و فصل اظهار مرحمت بر قوم و خویش است !

پروردگارا ، این گروه سینه چاکانت که از امروز بتکر شهریاری تو ماندند کمپا شوق وشادی خندند برای دور آیند، بر خر مراد سوار شو دیر گردن بند گانت هوار !

ای خلاق زمین وخورشید ، وای گرداننده ستاره وشید ، ای بوجود آورندهٔ سیاه وسفید :

« ایجادکننده هفت سیاره » خالق مردمان آواره

بهر دیدار روی ماه جهان چاره بازرگانهمواره

گفت میلیاردها هزینهٔ آن حاصلش صفر بود بیکباره

وقدری حال بیر لقمهٔ نان عده‌ای بی‌نانو آواره

کو خودت چاره‌ای بکن یارب چیز این مرد ماند بیچاره

« الف ـ بچه کنگاور »

تابلوی خوشبهور

ـ میخواهم تابلوی خوشبختی بخرم

ـ مبارکه انشاالله ، خوب تابلوی جدیدت چی میخواهی باشه ؟

ـ والله میخوام بچسبانم دهانشون شماره ۱۳ بچسم برام بنویسند دما گذاشتن «دوتافشون» چون از برج دیگه باید تافشون فرانسوی بخریدیم !

«وزیر کشور گفت : انتخابات آزاد است»

ـ جراید

صائبی بمسأله کلانی:

ـ انتخابات آزاد مرآی‌ها تو بجدین!

اطلاعیه

بدینوسیله به اطلاع کلیهٔ مردم ایران میرسانم که اینجانب بامبجون خوراکی ، هیچگونه نسبتی با بامبجون مجلس ندارم ، خواهشمندم دیگر چپ چپ نگاهم نکنید... هوا سیوبودن که گناه نیست!

از طرف ، بامبجون خوراکی !

«موسی کردکانی»

کوه

■ گردش ماه‌ورهاوبیرون زدن آدمهای تازه‌ای در برقراری روابط نیمه‌پنهان آمریکا وچین در این ماه دلالت دارد بر :

■ ... جنب وجوش وکلا برای انتخابات ، گران شدن قیمت نقل ونبات ودیالیز آمدن مسرف قلم و دوات.

خلوت کردن آقا وستمدیده درخانه، سخنگوی اتیل به اعراب بعون خدوند پناه وکمپانی از سیلان نشانه .

■ همچنین انفجار دراسرائیل توسط دو چریک و هجوم جوانان به کافترهای تل‌آویو وقبیدن آنها به آمدنگ جاهلیت در همین ماه دلالت دارد بر :

■ رفتن تاند بدوران دیسیدما بسوی فرنگه ، افتادن بیت‌المال بدست مدعیان ودرادور سال درنگه‌کردن خیابانها باپیل وکلنگه !

گران شدن کاغذ سفید وکلفی، دوتق برنامه‌های پرسروصدای دولتشکیل مولدیرای تعداد دامنه‌ای، خلوت کردن یک خروس یا مرغی حرام، خرج شدن پولهای کلان درکابار و بار ، کاندیداشدن صدای بی چنار ، وافشاءل بمناقب کار!

« غ ـ اسکندری‌پور »

بمن چه به تو چه!

گرکه ارزانی گران است ، بمن چه ، به تو چه

تخم مرغ پنج فرانک است ، بمن چه ، به تو چه

ساهی گازه اگر گیر نیاید امروز

دانه آتش‌تو ماندست ، بمن چه ، به تو چه

گرازآن مینی خوش فرم که دلبر پوشد

فاش ، امروز زبان است ، بمن چه ، به تو چه

گر هرولین در آورده پسر از مردم

قاتل قتل جوان است ، به من چه ، به تو چه

گرکه تان را نکند شاطرو گرم وارد دهد

باد باد تو قرسانان است ، بمن چه ، به تو چه

گر فلان ویدله این گوشه‌ور آتو گوشه مدام

در پی کاردوان است ، بمن چه ، به تو چه

انتخابات اگر حزبی وگر کشوره این

وضع آدمهای وعیان است ، بمن چه ، به تو چه

گر اتاق خیالی ، تهران تو اوین تو

همه‌فاصلی آدامت ، بمن چه ، به تو چه

کله پاچه شده هرمه‌ساگر ده تو

دو تومن قرز باز باد است ، بمن چه ، به تو چه

گر که بی‌پناه ز اوضاع قرار انیش زمه

عاجز الشرح وبیان است ، بمن چه ، به تو چه

«بازهم میزان تحریف از سدراعظم سابق در روزنامه‌ها بالا رفته است»

«نخست وزیر درمجلس میخواست وزیر مشاور و مسائل پارلمانی جدید را بوکلا معرفی کند، اما هنوز منتم آنها را نگفته بودکه وکلا گفتند: مبارک است، مبارک است» ـ کیهان

صدوق حکایات مردم

پس از عرض سلام، ... بدینگی از ساکنین دهاری‌آباد : هستی دیدم جاسم پرسم چه بچه دلیل شهرداری تا این حدمین شمال و جنوب شهر فرق میگذارد. چرا شمال شهر میشه تمیز است ، درختکاری میشود ، اسفالت خیابانهایش مثل کف دست صاف، اتوبوسهایش همه نو و چندین پارک وگردشگاه در آنجا وجود دارد ولی شهرداری در این منطقه میگوئه اقدامی نمی‌کند مثلا در مرکز نازی‌آباد کمبایستگاه بازار دوپاست خرابهای وجود دارد که شهرداری آشغال کلیه منازل را در این مکان جمع آوری میکند وپوری حاصل از این زباله ها ساکنین تا شاع باشد مزری را از خواب وخوراک انداخته همچنین خیابانها و جوی آب این ناحیه همیشه کثیف پر از لجن است لفتاً بفرمائید علت اینهمه کم لطفی شهرداری نسبت به این ناحیه وتوجه نسبت به شمال شهر دوچیست ؟

« صدیقپوری »

جواب : بنظرما دلیل دلسردی شهرداری از جنوب شهرها وتوجه به شمال شهرها فقط این است که موقع پرداخت عوارض نوسازی تنها شمال شهری ها هستند که با رضا ورغبت وروراسرع وقت عوارض خود را میپردازند !

« نمایندگان پارلمان انگلیس، از کتابخانهٔ مجلس شورا دیدن کردند » ـ کیهان

پادمجون ـ مست به کتاب قرد ، ۱۴۰ « آقای بلبه دیگه انتخابات نیست!

فردا

ـ کی از دعات اومدی؟

ـ فردا !

ـ خدا بدتو بیامرزه ، چی‌داری میگی، فرداکه هنوز نیومده !

ـ اگه نیومده پس‌بلبول کارخونهٔ شیر پاستوریزه ، تاریخ فردا رودری شیشه‌اش‌روزش میزنه !«دماش آکل»

چهل و پنج ساله

اکبری‌ومنصری کنار خیابان نشسته‌بودند بوکیل اشاره میکرد بامنصری گفت: این‌پادمجون چهارسال پیش ۳۵ سالش بود، حالا هم هرکی ازش بپرسه چندساله ؟ باز میگه ۳۵ سال !

منصری بنده گوشش را خاراند گفت :

ـ حق‌داره ، مگه نشنیدی که شاعر گفته :

روزیکه در آن تکرده‌ای کار

آن روزاعمر خویش‌مشمار !

« محمدقره »

ای وکیل

« نق‌نق »

برگرسی ات تکیه و بیکاره‌ای وکیل

بیهوده در از متاضع مردمی وکیل

باش هزار چوبک هرساله میبری

دیگر به زندگیت ، چه غیبتی اوکیل

غیر از صحیح وجه و احسنتو آفرین

برلب چرا توحرف ، نمی‌آیی اوکیل

احسنت از آن مال و در آمدنار آن تست

دائم بگیرودهم و دیناری اوکیل

فریاد اسفری وگلاسفاسی اکبری

هرکز به عوض توفرمد آری اوکیل

حرفی بزن‌بعمر خود وجنبشی بکن

آخر توهم زبیرا جانفشانی وکیل

◆ ـ « دخت سیمبر » از افلاک ، خیلی خوب شرابوبگه ، میاد سرمید هم میمیه !

« تو ؟ یا اینکه خودم ؟

که پس از آنهمه علم آموختن

آخرش من شدم گیوه فروش

سید میرزا ـ شدای پیشرفتگی گیوطورش ؟

چونکه با اینهمه علم !

خوبش بودکی بافتنا

بازی اونا بدوش !

◆ ـ هرکس بتواند اشیاءی بیمزه‌تر از اشیاء « پیرعیاشلاخان » پیدا کند موتالیفه از اخاخمای « افتر کاف بیره » پیش سیمبرزا جایزه دارد !

« یکروز آمیزا بامبجون را دیدم که قوی خودفروش را گرفته توی‌ساد ترانش وهای‌های‌ستوق ترانشیدن است‌ها‌گفت : بامبجون‌چه‌چیز ؟ خودفروشو داری میترانشی ! بامبجون جون جواب داد واما اینکه نمیتونه دارم میترانشی! آمیزا چون این‌حرفرا شنید خودنویس خودش رادرآورد وگفت‌بس قربون دمت ، مال من‌راهم بتراش چون‌نمیتونه !

سید میرزا ـ جلسلن‌خان‌خان! قربون‌دست، خودنویس خودتومم بدبامبجون‌جون واسه‌بتراشه، تاما از خواندن اینجورلیفه‌ها راحت شم !

◆ ـ حسین که‌مفرط‌ادکومکش، مردمو گرنه از کرماشلل بلندمیند، میرفت مشهد و بساتیجه‌اش‌قایم میشوراوند تومنج‌وفرهاد شاعر، تاتابیکه نگه:

تو توی تاریکی‌ب از ناله میآید برون

از پی شمع وچراغ بی زبونآید برون

میشود خاموش این چراغ لعنتی

که کافر توی توالت ـ ـ صدا آید برون

سیمبرزا ـ حتماً اونتو بکنن‌دادشمر ترامیشه!

◆ ـ «نودوشنوه ، هرکه رودخانهٔ خوه »

چیز « موسی جمشیدی » که با این طبع شعربایسه برود نه سبد !

دل سو دلبر جاناقانه میخواد

منی‌بوش‌بامنی‌زوبچه‌کادرمیخواد

نیانم صبح وظهروشب و نصفه شب

به جنت بوسه ازآن‌لبهاش میخواد

سیمبرزا ـ گردنت هم‌صبح و ظهرو شب و نصفه‌شب، به جنت پس گردنی میخواد !

◆ ـ «دوخوه‌میرسو» کاز نوبت جدیدا اورود سبد ، «آیچی‌قرمه» است که بجای‌شر کشتن کارتون میکنند، «ته تهیه میشود ، «غلیز»ه‌میجای قرمه ماقبله!

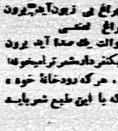

سید میرزا ـ خواهر ، اگر اینقدر خواستی کارتون بکنی بالاخره تا بکنن‌دیگه غیرازخودت را معلم قرار بده !

«شاگرد توفیق»

« تحرک و جنبش دلوطلبان وکالت مجلس خیلی زیاد شده است » ـ دیپلمات

ـ اگرماه هرچی برای‌اشخاص مردم، بحال بود برای‌اشخاص خودش، تحریک‌آمیز ا..

هفت هفته

■ صفر شنبه:

زندی به تاتا تلفن کرده بود که :

ـ انتخابهای ما امسال دو دوره تکرار می‌شد... شما تا کی میخواین با این کارها بدجنبی ؟

و تاتا، خیلی خونسرد جواب داده :

ـ فردا از یکشنبه دفاتر رادر روز کیسه روز ثبت‌های دیگر دفتر ثبت‌نام را شروع کرده بودن و هنوز کاهنوز ادامه دارد. بعلاوه‌صورت از دولت تقریبی کنن ـ مادام که اونها دفتر ثبت‌نام کرد اند می‌کنن ـ ما هم داشتاکرار می‌کنیم ! ـ و طرف گوشی را گذاشت !

■ یکشنبه :

خلوتی خیابانهای تهران و کندی ترافیک و چراغ قرمزهای پیوسته و سفرهای تفاریحی جاهای کم بود. زیاد احست آمد. گیر از خونه‌ها شروع سازی هم کمابیش روز نداد کروشد و کنار خیابانها بیرون شده‌اند و دم‌بدست جلوی دانه گان رادیگر ندو بلوز الاتحاد تورتکی خود وقت شان را تلفنی کنند. به آنها اندند!

برای داشته گان پایتخت میر جمیل آرزو کرده، امیدواریم خداوند آنها را از این جمع مأموران مربوطه مصون و محفوظ نگهدارد !

■ دوشنبه:

گفتم : اوبی رمضان مسئله تهاجم بیکاره ، می‌ترسم خدای نکرده برای امر فرمانش مجبور بشه با آخر دست به کارهای خلاف قانونی بزنه و بالای سرش بیاد .

گفت : تازه‌ست لباس‌ش آمدم که من‌ستاسم جز و آنها جلوی‌ش ، هر ساخچی از خلافها تو دوره که اندو فکر ـ این کاروهم که یکه‌سر و دو روجوش و دیگر و میتدانن تو مقدوری ، نمیاد بالای سرش بیاد (!)

■ سه‌شنبه :

یکمستلم دولتی از بالا رفتن مسلح توقع مردم!؟ کلاه کرده بود ... مقامات دولتی یادشان باشد که از مقدم ایشان و در سایهٔ دلسوزی همین مقامات ، در عرض چند ماه ، قیمت نان و گوشت و آب و برق و تلفن و کرایه‌ها و ارزاق و مایحتاج و غیره ... ! بالارفته و مردم چه‌شان می‌شود نیامد... ولی سطح توقع مردم هنوز بالا نرفته ، داد مسئولین بلند شد !

■ چهار شنبه :

وزیر تولیدات کشاورزی گفت : وارد کردن گوشت بلژیک و برای مصرف دانست .

هرچند کسی این حرف را باور نمیکند و نباید هم بکند ! ولی اگر هم حرف جناب وزیر راست باشد آنوقت کاره این بحث پیش می‌آید که بلژیک از کشاورزی با آنهمه حرفی و طول و دور و سه‌ماهی بیشتر و لیوه‌ست جلوی تصمیم راکاهم برای دستگاه‌ترو داده هوی کلهم دم بگیرد !

■ پنج شنبه :

یکی از دوزنده‌مانوشته بود که : مسئولان بی‌ماه در کنکر : ستریا کثرت ، پیروزی این حزب یا در انتخابات آینده، تمرین کرد ...

ما را بگو که خیالم کردیم آنچه که پیروزی حزب ایندوبین یا در انتخابات تمرین میکند ، صعادت بی‌پدا ست ... نکر اسلکاری ، سمتان ، اینان است و ما خبرشوا نداریم !؟

« ۵ ـ س ـ گردشگر »

الو... آتش نشانی

در منزل نشسته و در حال مدیگی به کارهایم بودم که در زدند ... بلیطه خود را بدر جلو انداختم اما طول در را دیدم و حسابی باز کردم بودم که محسن خان، یکی از اهالی محله‌ما بود. حالیکه رنگه بسورت نداشت ، خودش را توی حیاط انداخت و با التماس گفت:

ـ اسمه خان‌ستیه‌ماست، عجله کن، خودتونو زود گیه‌دار، آتیش می‌گیره. زود باش یا تلفن‌تون به آتش نشانی خبر بده. از در حیاط نگاهی به بیرون و خودمحسن‌خان انداختم، دیدم بد... له ، حق با طرف، خونهٔ بیچاره داره جز غالمیه. بلیطه خودم با بتلفن رساندم و با کلی زحمت آتش نشانی را گرفتم آدرس منزل را دادم. محسن خان‌ها هی‌ناله می‌کرد. بلیطه خودمان را بسمل حریق رساندیم. اهالی نوع دوست ، شرافتمند مسابقه‌ای از لدان را پشتیر حیاطشان بسته و کلاه‌ها و آتش نشانی را میکردند ، صدای هی ما سال آب بسته‌که آتش میرفتند. با کمک اهالی کم کم آتش داشت خاموش میشد ولی از مأموران آتش نشانی خبری نبود کشیدند. یکبار دیگر آتش نشانی را گرفته و باصدا بیانی برسیدم: پس مأمورها کجان؟ زنه کیوون کیباک سوخت . از آطرف سیم جواب دادند: با باباکه‌متش ماله بدنیا اومدین ، با این کندی‌تر از لاک . مأمورهای ما هنوز از پارکینگ آتش نشانی هم بیرون نیومدن!! چاره‌ای نبود، گوشی را گذاشتم و برای کمک مجدد رسیدم منزل حریق زدهٔ محسن خان شدم .

بزودی با کمک اهالی، آتش بکلی خاموش شد بعد برای مراسم آتش نشانی تا گرفتم و بیدنان اطلاع دادم که حریق خاموش شد دیگر احتیاج به آنها نیست.

ـ خودمون خاموش کردیم! که بیرون از لاز لوطرف تلفن داخله : مرتیکه ! اگه خودتون میخواستین خاموش کنین ، پس واسه‌چی مارو سول کردین! ما این همه دخست کشیدیم و تازه خودمونو از هر بار کینگه آتش نشانی بیرون آوردیم، حالا پایه کلی زحمت بکشیم و دوباره بر گردیم! خوب چند ساعت سر میکردین ما میومدیم آتش دو خاموش میکردیم چیکه !!.

«اکاتاشاهاری»

اسفری عباسی ـ قربان بی‌بنین دیر نیومدین کردند!
حسالی ـ تو که برنج نبود ، بذار کردن دیه !
«کاتاشاهاری»

زندانیان به متهم :

ـ اقرار میکنی؟ گرفتیم بهدو بیارم !!

بلعی

ـ خیلی‌عجیبه ، اینجا نوشته‌ام اول ۳۰۰ میلیارد دلار بدهی خارجی داده ، بعد تو کی ایمن پول‌هارو پس میدهد ؟

ـ هر وقت ارامی اشتال رو پس داد !

بیخیال باش!

«فلاکی»

گرچه دنیا حال دیدنم نداری ، فلاکی باش
چرخ اگر حال ترا برهم زند بیحال باش
سوز اگر داری بیار تا سینه بیرون چون اجاق
دانه‌ام گر نمی‌ای افسرده چون بیخیال باش
گر که باشی پخته می‌جنبند باز قلبی دمت
بر درخت زندگی تا میتوانی گال باش
گر تو می‌خواهی که بی‌سرمایه‌ات‌ری بسته
اندرین آشفته بازار جهان دلال باش
همچو کاشل روزی خود نرسد آسان ز کف
قلعهٔ چرخی بهست چون رسد چنگال باش
طبع خود را پست کن کاصاب نعمت‌شوی
پیش هر آبی که جاری میشود گودال باش
تا بماند در جهان قانون بلند پرزنت
روز و شب مستور باد مردان خوش اقبال باش

۱ـ مشورت داغ مد روز است »
۲ـ انتخابات این دوره بسیار داغ خواهد بود ـ کیهان
ـ ای بیحیا، این چکاری بود کردی ؟
ـ خواستم ببینم انتخابات ایندوره داغ ترمیشود تو !!

زرشک ...

گفت : میگردد فراوان آب و نان ، گفتم: زرشک
گفت: کارت سکه گردد در جهان ، گفتم : زرشک
گفت: جای غصه و غم میخوری مرغ و پلو
می‌پختی طعم کباب مغز و ران ، گفتم: زرشک
گفت : میدانم برایت خانه‌ای بسیار شیک
هست ویلای فلان این فلان ، گفتم : زرشک
گفت : میگردد اضافات درست و میشوی
چون و کیلان صاحب پول کلان ، گفتم : زرشک
گفت : از این پس جای باید بود به مجلس میروند
یک وکیل تکه دان و یا زبان ، گفتم: زرشک
گفت : می‌شدم دکان کاسب پیرحم را
تا که خرونند دگر جنس گران ، گفتم: زرشک
گفت: وضع پست کرده تانی و بی معطلی
کلمات را آورد کفه میزان ، گفتم : زرشک
گفت : نگر از بیر بیکاران فراهم می‌کنم
این یکی دیگر نمیشد چانه‌زن ، گفتم : زرشک

پسر آدم

اطوی شلوار

پسران آدم برای جلوگیری از خراب شدن اطوی شلوار خود حاضرند در سینهٔ خانم‌ها دانه‌ها بیاورند و یا شورت روی مدلی بپشینند !

«امسال می‌کنه»

مهربانی

مردها همیشه محتاج ملوفت و مهربانی زنهاستند. چون یک پیرمرد هفتاد ساله هم هموقع نا راحتی میگوید : آخ ننه ...!

«زیاد دراز»

تکامل

حتماً شنیده‌اید که می‌گویند : مناسب‌ترین سن ازدواج برای دختران حوا، ۲۰ سال و برای پسران آدم ۲۵ سال است . این میرساند که پسران آدم، از نظر تکامل ۵ سال از دختران حواشیب‌ترند!! «شاهی زرین چهر»

دختر خوب

حسادت

اگر پسری بشنود که گول ـ فرانش شوهر کرده ، از سیم قلب خوشحال میشود چونکه از شرش راحت شده . ولی اگر دختری بشنود که یوغفرانش زن گرفته ، از حسادت دق می‌کند ! «آلبالو پاره»

رضایت

جشن اعلیه برای اعدایت مردان همیشه حاضر است دست بهر کاری بزند نونهالی لباسهایش است که هنوز، مینی خیلی کوتاه و در دوسه‌ماکسی چاکدار میپوشد تا رضایت مدیر متان فراهم شود ! «ابیرانشالی»

انسان

در انگلیسی به مرد میگویند MAN کسی دیگر انسان است . بنابراین این بزرگترین دلیل است که مردها انسان واقعی هستند !

«م . شقایق»

کلاه نداره

□ من میتوانم در روزهای بارانی از عرض خیابان‌ها توی بدون هیچ ناراحتی عبور کنم ، بشرطی که قهرمان شنا باشم !

□ یک ایرانی قادر است یک فیلم خارجی را سانسور کند بیک متر و بدون ایرانیکه یک کتور خارجی باشد ! «هالیوود ـ مبتدی»

□ آمریکا تصمیم گرفته که بدون در مجلس با اواج حاضر باشد که ، بشرط آنکه نفرستند دوره آینده وکیل شود ! «احسنت کرده»

□ مردی مدعی است که میداند یه وکلای مجلس شورا مسعود بشه ، مشروط بر اینکه‌ای‌مسائلی باشد . «مجید اخوان»

□ شاگردی می‌گفت‌می‌توانم در عرض سال تحصیلی حتی یک‌ماه هم بدون دروغ و بدون تکلم‌هم حرفی نزنم بشرط آنکه شاگرد مانوئل باشم ! «محمد پیروی خامنه»

خنده‌های تشنه

□ قیافه‌ی بازیگر کمدین آمریکی از مسکارانی که دوسه‌سیمی اوست گزارش سحر ساعاً خلاف داده و آن دو نفر را بامام مراجعه‌ی مسئول بوده‌اند.
«کوان چنگل دوست»

□ قیافه‌ی کولی که دو سن زد! وقتی دوش را پر میکرداند تا یک مینی قوری را دیه بزند ، ولی ناگهان می‌افتد توی سوی آب ، و بنی معتمد دو

□ قیافه‌ی پدر که می‌گوید برای سرنه جوان چند کیلومتر پیاده راه رفته ولی سر چهارده استانبول پیاده عبور نکردن از سطح خاکی شمینج کوسن جریمه اش می‌کند!
«ط ـ و توفی»

«تنها خبرنگاری که دوست دارد ـ دیرکارش»

پیشنهاد کاکاتوفیز: بودجه عمومی مملکت را دست شرکت زائد بدهید!!

■ شرکت زائدی‌ها اقتصاد اهل حساب اند

■ حساب صنار و شاهی را هم دارند!

■ لعنت به قورباغه پای کسی که حتی توی دلش خیال کند که بودجه شرکت زائد بطی خور میشود!

■ این مقاله را بخوانید تا دلتان حال شرکت زائد کباب شود!

■ اگر اعصاب شما ضعیف است، از خواندن این مقاله در مجامع، خود داری نمائید... بخصوص اگر عادت به فحش دادن نداشته باشید!

از قدیم گفته‌اند: «تصادف خیر نمی‌کند» و «خلاف است هم نمی‌کند».

مثلا: یکنفر سوار ماشین شخصی آخرین مدلش است (اولین مدلش هم که باشد، باز فرقی نمی‌کند!) و میخواهد از کنار خیابان خلوتی رد شود (احیاناً به ماشین بغلی نمالد! ولی یکدفعه و بی‌خبر، پای ماشینش لیز میخورد! و می‌افتد توی جوب و سرش هم چهارتا بر آدم بیکار را که الحمدلله مثل مورد و ملخ فراوانند، صدا می‌زند تا با یک و یا دلی مدد، ماشین را از توی چاله در آورده و بگذارند توی چاله همان خیابان باشد!

مسکن هم هست که بشد و شما سوار اتوبوس شده باشید و حسین بلاخر اتوبوس بیاید. کما اینکه شما هم آمده یکی هم مدرکش دست ما افتاده، و ما را کلیشه کردیم و عیناً در زیر ملاحظه میکنید:

شرکت واحد اتوبوسرانی
حسین کرد نژاد سیمه
شماره پلاک ۵۱۲۲

خرج ———
خلاف ———
پیوست ———

بسمه تعالی

[illegible] ۰۰/۱۱/۱۴ ساعت ۶ عصر حسین سلیمی [illegible] پلاک ۵۱۲۲ (۳۶۳۲۷۲) و [illegible] ۰۰/۱۱/۱۴ [illegible] ساعت ۱۰ [illegible] ۲۱/۵۰۰ [illegible] جریمه [illegible] [illegible] ریال [illegible] [illegible] [illegible] ۲۲۱۴ ریال [illegible] [illegible] اتوبوس [illegible] [illegible] ۰

شاید بگوئید: «شرکت زائدی‌ها میتوانستند فی‌الفور جریمه‌ی قبل خبر کنند و اتوبوس را بیرون بکشند تا هم [illegible] بزیانش کمتر جریمه شود و هم مردمی که [illegible] احتیاج مبرم به اتوبوس دارند از آن استفاده کنند. [illegible] شهری که چشم و چراغ خلوت‌سیاه است یعنی [illegible] یک اتوبوس را از ساعت ۱۵ تا ساعت ۲۱/۵۵ [illegible] توی خیابان به دوری یاقی بگذارند تا حساب [illegible] مدت فوق ۲۲۱۴ ریال بشود و بعد صاحب [illegible] که همان راننده اتوبوس باشد، در بیاورد؟

ولی سئوال میشود که کود خواهد بود! چون [illegible] زائد وقتی میتواند از یک اتوبوس متوقف و [illegible] پول در بیاورد! باید مرتب داشته باشد که [illegible] را بکار بیندازد، خرج استهلاک کمتر را بدهد، [illegible] گازوئیل و لاستیک و باطری و سرویس و [illegible] را بیرون دهد و آخر دو روز بار جمع کند.

تا قدیم گفته‌اند: «تصادف خیر نمی‌کند» و «خلاف است هم نمی‌کند».

مثلا: یکنفر سوار ماشین شخصی آخرین مدلش است (اولین مدلش هم که باشد، باز فرقی نمی‌کند!) و میخواهد از کنار خیابان خلوتی رد شود (احیاناً به ماشین بغلی نمالد! ولی یکدفعه و بی‌خبر، پای ماشینش لیز میخورد! و می‌افتد توی جوب و سرش هم چهارتا بر آدم بیکار را که الحمدلله مثل مورد و ملخ فراوانند، صدا می‌زند تا با یک و یا دلی مدد، ماشین را از توی چاله در آورده و بگذارند توی چاله همان خیابان باشد!

مسکن هم هست که بشد و شما سوار اتوبوس شده باشید و حسین بلاخر اتوبوس بیاید. کما اینکه شما هم آمده یکی هم مدرکش دست ما افتاده، و ما را کلیشه کردیم و عیناً در زیر ملاحظه میکنید:

شرکت واحد اتوبوسرانی
حسین کرد نژاد سیمه
شماره پلاک ۵۱۲۲

خرج ———
خلاف ———
پیوست ———

بسمه تعالی

کلیشه شماره ۱ مورخ ۰۰/۱۱/۱۴ ساعت ۶ عصر حسین سلیمی [illegible] پلاک ۵۱۲۲ (۳۶۳۲۷۲) و [illegible] ۰۰/۱۱/۱۴ [illegible] ساعت ۱۰ [illegible] ۲۱/۵۰۰ [illegible] جریمه [illegible] [illegible] ریال [illegible] [illegible] [illegible] ۲۲۱۴ ریال [illegible] [illegible] اتوبوس [illegible] [illegible] ۰

شاید بگوئید: «شرکت زائدی‌ها میتوانستند فی‌الفور جریمه‌ی قبل خبر کنند و اتوبوس را بیرون بکشند تا هم [illegible] بزیانش کمتر جریمه شود و هم مردمی که [illegible] احتیاج مبرم به اتوبوس دارند از آن استفاده کنند. [illegible] شهری که چشم و چراغ خلوت‌سیاه است یعنی [illegible] یک اتوبوس را از ساعت ۱۵ تا ساعت ۲۱/۵۵ [illegible] توی خیابان به دوری یاقی بگذارند تا حساب [illegible] مدت فوق ۲۲۱۴ ریال بشود و بعد صاحب [illegible] که همان راننده اتوبوس باشد، در بیاورد؟

ولی سئوال میشود که کود خواهد بود! چون [illegible] زائد وقتی میتواند از یک اتوبوس متوقف و [illegible] پول در بیاورد! باید مرتب داشته باشد که [illegible] را بکار بیندازد، خرج استهلاک کمتر را بدهد، [illegible] گازوئیل و لاستیک و باطری و سرویس و [illegible] را بیرون دهد و آخر دو روز بار جمع کند.

تا ثابت معلوم نیست با این وضع نابسامانش خیابانها، دوباره حسین اتوبوس توی جوب نشد!

خوب، اگر حسین پول را سر برج از حقوق راننده‌گه دست خودش کناشت، باعثش کم کند که بی‌دردسر تر است!

اما به هر حال، جای افتخار و میباهات و نهایت خوشوقتی است (البته برای شرکت زائدی‌ها!) که حسابداری منظم و مرتب شرکت زائد! اگر ایجاد شود فوقدا برای راننده اتوبوس شماره ۶۳۹۸۹ بعبارت «دویست و بیست و یکتومن و چهارزار حساب کرده حتی چهارزار آخرش را هم تخفیف داده کمبیاد! زیاد لال بشرکت صدر بخورد و حسابداری شرکت زائد استغفرالله بشود!

این موضوع نشان میدهد که حضرات موقع کلنی و پول در آوردن، حساب صنار و شاهی را هم دارند. حساب طور کسوقت خرج کردن و حساب پس کردن هم، حساب بیلی و دارند!!

حالا که اینطور است، ما هم از این «حساب دانی» مسئولان شرکت زائد، استفاده می‌کنیم و بلستناد رقم مذکور در فاتورهٔ رسمی خودشان، چند قاعده ورقم ناقابل (!) خدمتشان تقدیم می‌کنیم که اولاً حضرات و خلق خدا را خوش بیاید (شرکت زائدی‌ها بدشان هم که بیاید بیاید!) ثانیاً: «متوجه شوید که وقتی «کاکاسی» گوید شرکت زائدی‌ها روی گنج خوابیده‌اند خیلی هم بیراه نمی‌گوید... که حرفهای پیر یا مخصوص کسانی است که برای بیت‌المال مردم کهنه دوخته‌اند و شکم کارو خودشان میچرخاند و میچرخاند!

اما اعداد و ارقام!

عرض بحضور مبارک که اتوبوس مزبور، جساً بمدت ۶ ساعت و ۵۵ دقیقهٔ یعنی از ساعت ۲ بعد از ظهر تا ۹ و ۵۵ دقیقه شب متوقف بوده... یعنی «متوقف بوده» هر یعنی اینکه اصلا کار نکرده. چهین دلیل نه استهلاک داشته، نه پول گازوئیل و روغن... عوارض و مالیاتها را هم که الحمدلله اتوبوسهای در حال کار تنی دهند، تا بعد سر به اتوبوس متوقف، پس هیچ خرج و مخارجی. غائله سهمنا حسابداری شرکت زائد ۲۲۱۴ ریال بابت کرایهٔ آن حساب کرده است... یعنی اینطور حساب کرده که یک اتوبوس باید در ۶ ساعت و ۵۵ دقیقه مبلغ دویست و بیست و یکتومن و چهارقران درآمد داشته باشد و حالا که کار نکرده، باید از مسئول این کار «بیش راننده‌ای که اتوبوس را توی جوب انداخته گرفت شود که متأسفانه حالا وصول شده و از عنم دارو هم گفته‌است.

خوب، یک اتوبوس زائد در روز جساً ۱۶ ساعت کار می‌کند از ساعت ۶ صبح تا ساعت ۱۰ شب، ۸ ساعت در صبح یک راننده و ۸ ساعت هم بعدازظهر یک راننده دیگر.

وقتی یک اتوبوس در ۶ ساعت و ۵۵ دقیقه مبلغ ۲۲۱۴ ریال درآمد داشته باشد، در ۱۶ ساعت کمیکه روز باشد چقدر درآمد دارد؟

با یک حساب ساده معلوم میشود که یک دستگاه اتوبوس زائد، هیکروز مبلغ ۵۱۲۰ ریال درآمد داده و این تازه بر اساس حساب خودشرکت زائدی‌ها توجه به مبلغی است که با یکی از راننده‌گان رسمی خودش حساب کرده است!

خوب وقتی یک دستگاه اتوبوس زائد هیکروز مبلغ ۵۱۲۰ ریال در آمد داشته باشد همین اتوبوس در ۳۶۵ روز؛ که یکسال باشد چقدر در آمد داده؟

۵۱۲۰ ریال ۱ روز

۵۱۲۰×۳۶۵
۱ چقدر ۳۶۵ روز

یعنی حساب دو دوتا چهار تا، هر دستگاه اتوبوس شرکت زائد، بر اساس مبلغی که خودشان از راننده‌گان خودشان گرفته‌اند در هر سال شمسی دست دقیق و راستا حسینی مبلغ ۱/۸۴۸/۸۰۰ ریال یعنی یکصد و هشتاد و شش هزار و هشتصد و هشتاد تومان درآمد دارند.

«توضیح: درآمد، تحویل رسمی شرکت زائد میدهد! طبق آماری که بدست آورده‌ایم (که کمتر هست و زیادتر نیست) شرکت زائد، جهساً ۲۳۹۸ دستگاه اتوبوس و مینی بوس و دولبخه دارد که از این تعداد، حدود ۶۰۰ دستگاه آنچه علت نقص فنی متوقف است که باقی میماند ۱۸۹۸ = ۶۰۰ - ۲۳۹۸ که اگر بزرگی دولبخه را به کوچکی مینی بوس بچسبانید و آنهمه کدام را قسمت اتوبوسی حساب کنیم، میتوان گفت که در روز ۱۸۹۸ دستگاه اتوبوس شرکت زائد در تهران به کار مشغولند. وقتی درآمد یک دستگاه اتوبوس در سال ۱/۸۴۸/۸۰۰ ریال باشد، حرفه قرضی داند که ۱۸۹۸ دستگاه اتوبوس هر یکسال ۳۵۴۲۶۹۸۴۲۰۰ ریال یعنی سیصد و پنجاه و چهار میلیارد و ششصد و نود و هفت هزار و دویست و چهل تومان، درآمد دارد!!

حالا شرکتی که در سال ۳۵۴۲۶۹۸۴۲۰۰ ریال درآمد دارد، بودجه‌اش چه جوری لولی خور میشود که بلافاصله اعتاش میالغ متکنتر و هنوز هم تمام نمیدهد؟ چیزی است که خودشرکت زائدی‌ها علنی داشته که این پول کم لازمست آنهاست... و دولت کدام در سال ۱۰ بودجه عمومی - یعنی بیت المال - میالغ قابل توجهی هم بشرکت زائد و کمکهایی کند! در این میان، فقط جسارت غیور و شرافتمند اتوبوس سوار هیچ چیز را نمی‌داند که همسان دو روز نانقابلش، خطره جمع کرده، و انگهی بالا دود!

ضمناً از دو حرفی که نامهٔ شرکت زائد و آمار اتوبوسهای آمار در اختیار ما گذاشته‌اند بدانید: یک طویله تنگر میشود از سایر خواننده‌گان بی‌نظر می‌ترش نشانه‌ای هر وقت از این نوع چیز جلد هر جا اطلاع پیدا کرده، یا خبر بدهند که نزد خطایی اسیر خواهد بود والسلام، نامه تمام

توضیح: در آخرین قسمت خبر آورده‌ایم که از ۶۰۰ دستگاه اتوبوسی که بعلت نقص فنی متوقف بوده‌اند، تعمیر شده و در حال تعمیر در دست ۴۰۰ اتوبوس در حال کار هستند و سعی تلاش کنان مشغول بیشتر و زیاد بدست شما میرسد، تعداد آمار را تر هم شده است.

«گردن شکسته»

توفیق

صاحب امتیاز و مدیر : حسن توفیق
نشانی کار : صندوق ۱۴۸۰ تلفن ۲۰۷۰۴۳
(مکتب توفیق پذیرفته نمی و چاپ نمیشود)

اگر مطبوعات خریداری توفیق را بخاطر بیاورید
در جریانید و بدانید که از شما گذشته بخاطر
مخصوصا و بدانید توفیق میخواهند

محل اداره : تهران - خیابان اسلامبول - شماره ۱۱۱۱ تلفن : ۲۱۷۳۲ - الفبای د کلیه مندرج شده - بهای تابع سه ماهه

کار برای دیپلمها!!

آقای وزیر اقتصادی وعده فرمودند که بزودی ۶۰ هزار کار برای دیپلمه ها ایجاد میشود ، فی قول ازینکه والدین مال نیاندیش اصلا برای هر یک کار ۶۰ هزار دیپلمه ایجاد کرده اند وکه بوجود آمدن این ۶۰ هزار کار رحم سدها هزار تن بوجود خواهند آورد

با این حساب معلوم نیست کارها را باید زودتر ایجاد کرد یا دیپلم گرفتن را متوقف ساخت !!

علت سرخی هوا

نمیدانیم بیاد دارید یا نه که هوای تهران و به دوایش هوای تهران وجند شهرستان در هفتهٔ گذشته چندبار شدت « سرخ » شد و این سرخی هر بار چند ساعت ادامه پیدا کرد

البته ادارهٔ هواشناسی توضیحاتی هم دراین مورد دود . اختیار جراید « میری گذاشت ولی آ طور که خبرنگاران ما ، دوتوی قضیه را درآورده اند علت اصلی « سرخ شدن » هوا فقط وفقط « پیش بینی های » ادارهٔ هواشناسی است که همیشه غلط از آب درمیآید وباعث شرمندگی میشود ، منتها در هفتهٔ گذشته از شرمندگی گذشت و به سرخ شدن رنگ روی هواشتهی گردید !

رواج نوسازی!

جوانی پسر از ۲۶ سال پدر گمشدهٔ خودرا پیدا کرد « ستون حوادث جراید »

ـ تا آنجا که ما بیاد داریم دردنیم قرن اخیر همیشه پدرها « تلاش میکردند » و پسرها « را پیدا میکردند ، اما از روزیکه شهرداری برنامهٔ « نوسازی » را رواج داده « رواج آنها » و « مسالهٔ « بیائید گی » هم رفته تو جنبهٔ « نوسازی » و حالا دیگر پسرها پدرهایشان را پیدا میکنند !

« داستان کار »

دود واعتبار !

« دولت برای جلوگیری از اتوبوسهای ۲۰ میلیون تومان به شرکت واحد اتوبوسرانی اعتبار داد » جراید

ـ الان دوسه روزه زیاد سگاره میکنی... ناراحتی !

ـ نه ... یخواهم دودکاره بذارم!

ـ پاسیگار دود کردن !

ـ نه چطور شرکت واحد با آنهمه درآمد برای دود اتوبوسهای ۲۰ میلیون ۲۰ میلیون ازدولت پول میگیره اونوقت میگه حودم دارم دودمیکنم ، نمیتونم اعتبار بگیرم !!

« عدهای از کاندیداها که دمغ و ولنج خود را مستحکم میدانند فعالیت چندانی نمیکنند »

ـ چرا فعالیت نمیکنی !

ـ منتظر اتوکاله سوامه اینکه بنده « کود » بوقتیه !

شرکت ملی

در خبر است که بنگاه دولتی دارآهن بصورت « شرکت ملی » درمیآید . البته این « گوش ملت » قابل تحولی نمیتواند داشته باشد ولی اگر صرفاً بخاطر جنبهٔ تجاری میخواهد « ملی » شود ، ملاح مردم واگین نشین درآست که یک جفت کفش « ملی » بخرند هرجا میخواهند بروند خط بازده ، اعدمه دمتی !

بیام!

« ون ـ گرمیان »
« پیامی چو بوی خوش آشنائی »
به صدراعظم کشور جهانی
به آن مرد فارغ زرنج و عنائی
به آن بحسر از غم بیوائی
به آنکوتند زیر پایش خلف سبز
« سفیداندرون » چو روز گدائی
به آن منجمد گوشت ناخورده مردی
که جز مرغ وجوجه ندارد غذائی
به آنکس که با شاخ ازبهر یک نان
نسرفته کلنجار « در تاوائی
به آن طاعم منآجری ناچشیده
ندیده زموجز « بدی » بیجائی
به آن غرب دانندهٔ انتخابات
که در کاراو نیست چون وچرائی
به آنکو بداند که در مجلس بعد
کراشت جاو کرا نیست جائی
کهان مرد اسناد درشیره مالی
توتاکی « صدراعظمی پیش مالی »

« دوبیدانهای خانوجی در ترکیه ، برای حفظ جان خوده گوریل « استخدام کرده اند »

ـ کیهان

« داوطلبانی که میخواهند در کنکور دانشگاهها و مدارس عالی شرکت کنند باید استطاعت مالی خود را درنظر بگیرند » ـ کیهان

اولی ـ کجا داری میری !

دومی ـ اینجا استطاعت مالی ندارتیم ... میرم سوئیس تحصیل کنم!

کارمند اولی ـ آمپز حسن خان تو برای چی « گوریل » استخدام کردی؟..

کارمند دومی ـ برای فرار از دست قصاب و نانوا و عطار محل !

... و تفنن توفیق ...

پاک اعتبارات مصرفی وزندگی قطبی

نمیدانم مصاحبه‌های مطبوعاتی وچاپ روزی ۱۰ تا یک دو مقام مسئول در ظرف دو ماه سال جاری مورد تبدیل و تغییر قیمت کالاهای وخدمات وحتی در روزنامه‌ها بعمل آورده بودند میدانید آوردن چه بلائی اگر بر اقتصاد پایدار بخورد قطع قبول خواهید کرد که چنانچه مطالبی در این مصاحبه ها مطرح شده بود تحقق می‌یافت ، مردم بدبختی گرفتار راحتی فکر و آسایش خیال میشدند چون از یکطرف قیمتها پائین میآمد (!) وتکلیف بند و ازطرف دیگر دولت سعی میکرد طبق وعده‌های بکرات بفشار قیمت ارزانی داشته بخواه خرید مردم را بالا ببرد (!) در نتیجه « زندگی قطبی » برای همیشه از این دیار رخت برمیبست اما خوشبختانه قبل از آنکه مامل فوق الذکر تحقق پذیرد ، یکنفر کوری کتاب خورده و فقط شکر تأسیس پاک « اعتبارات مصرفی » افتاد وقضیه‌ورد دیگری بخودش گرفت البته بزور یا بالاخره این پاک تأسیس خواهد شد و زندگی قطبی مردم بصورت معدنی در خواهد آمد بدینمعنی که دیگر کسی از مغازه‌ها و فروشگاهها جنس نمیخرد بلکه همه مردم از پاک اعتبار مصرفی وامید گرفته و اجناس مورد احتیاج خود را کاملا غیر نقدی میکنند . در خصوص مسکن ومنافع این پاک ، روزنامه‌های خبری هرچه باید بنویسند نوشتند

با بر این بنده هرچه در این مورد قلمفرسائی کنم اضافه است فقط باید عرض کنم که سیستم قبلی خریدن قبلی یک چیز و اکنون و آن اینکه بیشتر مصرف اهل یا یک کارمند شدند از حقوق بگیر که در کلب ذاب لایتغیر شده و یک پنجه قبلی خریده ، اگر یک برج خیلی نکرده دیگر گرفتاری مالی بود و نداشت چهل تومان قسط خودش را بپردازد الان این کار را قادر هست بکند که با صاحب مغازه یا صاحب فروشگاهی که از او طلبکار میباشد یک جوری کار بیاورد تا قسط قبلی را یک ماه عقب بیاندازد ما سیستم قبلی خریدن فردا پیش وام گرفتن از پاک اعتبار مصرفی الحمدلله این عیب را نداشت زیرا همیشه یک قسط آدم عقب بیفتد پاک یا حقوقش را توقیف میکند یا زیادی زیر پایش را و یا خود ادرا ! تازه تأسیس مستاجر و اینها خیلی مهم نیست مهم آنست که بهر حال دیگر قبلی که تجارت کن نمیشود بلکه با تأسیس شدن پاک کانال فتح میکرد.

کشتی که کاپیتانش مدعی است میتواند توجه مسئولین پایان رسید و خواست به شهر برگردد . وقتی چمدانهای خود را بست و آماده حرکت شد اهالی منطقه را در کنار جمع کرد تا بآنها خداحافظی بکند اطرافیان از آنکه چیزی بگویند یک پرواز شروع کرد « تا بگویم کردند کشتی که متوجه قرار بود کشت فراست فیلم خواهم روحانی ، شخصی که بمسافر من بازنها میآید و شما را بدرد است خداحافظی میکند بر اتاق از من پاک از وسیع الصدر تر است . پرواز خواهد کشتی کرد و گفت : آنکه کشتی من دیگر این حرفها را باور نمیکنم چون آن کشتی هم که قبل از شما اینجا بود موقع رفتن همین حرف را میزد ! ! اعتبار مثل پاک اعتبارات مصرفی در واقع کشتی مالی هست که میتواند کند در قبلی ما را بر اقیانوس اعتبار کشاند از این رو باید دید کشتی همین یک قابل برای همیشه پاره یا بماند و دومی و سومی مرغ ما قایقت آسمن بهر ما الکشتی.

« ف توفیق »

★ نیا : چهره حزب مردم در مجلس آینده ، چهره جدیدی خواهد بود .

توفیق : مسلماً اگر گرسیور قابل مهر کار باشد !

★ دوشنگر : مهرهای آفریقا یکمرتبهٔ خبر ماجرا کرد .

اکثر کلیمی : حتماً آمبولـ حای بیچاره دوشنگر ، ترک کرد

★ دوشنگر : مهرهای از هنرمندان رادیو وسینما درمورد آینده کوپل مجلس میخورد .

کاتا تیس بزن : بکوبید کلاس دورهٔ آینده بیشتر !!

★ هنرمند مبارز : تاورنا تنها لیست اختلاسهای مو کلاهبرداری پسری برده .

ملت : چهارسال مادر بزرگ پسر میبرم ... چند ملیم ولاقل پسر میبرم !

★ دوشنگر : خبرنمایندگی ایرانی قدرت دارند .

اکثر کلیمی : خیابندرمی به مابمه که بتونیم فیلمها شونو تماشا کنیم !

★ آینده‌گان : شهرداری تهران گفت تا پایان سال آینده خیابان استالین تمدید در تهران باقی نخواهد ماند .

مولی : و حسین سنار درجیب صدری خوش حساب !!

★ ۵۵۵۵۵۴ : در ایوین خبر گفته شد : جلوی جود تهران را بلند کرد .

کاتا : مگه مسمومین نوآباد !!

★ ملی : کمیته آمدن مارجسان : وزیر تولیدات گفت بدبخت ملی تجدید نظر میشود .

مولی : اگه دولت بیگه در جنس و قیمتش تجدید نظر کنه !

★ دوشنگر : جریمه‌ای لیز تایلور در فیلم قاتل فیلیپ ماندن نیست

اکثر کلیمی : استبداد دارین از سرمان هم زیادند !

دا ـ س : اکثر کلیمی

حاجی بندمت

ما از برای خدمت بیدار ، حاضریم
بنگرید هر کردند هرکار ، حاضریم
مبین نیاندید به خدمتگزار بشود
ما هم برای خدمت بیدار ، حاضریم
هرجا که پر سرخ بینید بر پرچم است
بر قرب ماند آن پار ، حاضریم
هرجا که چند دانی زیادت ، چند بار
جیبا برای آن ، در آن بیدار ، حاضریم
گندیم اگر مریض و فلاریم روی تخت
از بهر تاتکه به پرستار ، حاضریم
هر جا بیاد بنده گذاری فکنده آه
از بهر خوردن می کنار ، حاضریم
هرجا که شب خیلی و بیداری و خوش‌ایست
از بهر رقص و عشوه و اطوار ، حاضریم
هرجا که مرغ و ماهی و فرآورد اسمدیک
ما از برای خوردن هر چمار ، حاضریم

حاجی بندمت

هرجا که حاضرند گروهی اتاق و لب
ما هم برای بدن افکار ، حاضریم
صدبار سوی تندی اگر با اشاره‌های
استخاره‌ای کنند ، بهر بار ، حاضریم
هوان پوتز عراقه‌ها ترم‌ها ایات
هر سنزه جولی و بیکار ، حاضریم
بیار کرده این گروه‌ها هـ
آری ، برای کردند هرکار ، حاضریم

بلدی شرح